

تاریخ و الکرا و اورستس و برادرش منلائوس (شهر هلن مسبب واقعه تروا) است که هر کدام قهرمان برخی از بزرگترین تراژدیهای میثولوژیک بوده‌اند. شمامت در تراژدی است و منشاء آن جشنان تانتالوس است که تنها فرزندش پلوپس را می‌کشد. می‌جوشاند و تقدیم خدایان می‌کند. خدایان المپ او را به جرم حماقت جن کفر می‌دهند که تمام لذات و نعمات جهان که پیش چشم اوست، تا قصد هر کدام می‌کند، از او می‌گریزد. بر اولاد و اخلاقیات نیز ماجراهای عجیب از نحوست، نیست و ... می‌رود. بنگرید به:

Hamilton, Edith. *Mythology*. thirty-seventh printing. Mentor, U.S.A. pp. 238-253.

و اما تراژدی، قصه هبوط آدم است و سرشت دوگانه آسمانی-زمینی او، نوسانش بین جبر و اختیار و اینکه در این هبوط، آزادانه آزادی خویش را از کف می‌دهد. «آدم» بر وضعیت انسانی قهرمانگرا قرار دارد: قلّه رفیع چرخ تقدیر جایگاه اوست و سرنوشت خدایان در دسترسش، با از کف نهادن آن سرنوشت، مسئولیت اخلاقی را برای عده‌ای، و توطئه سرنوشت را برای عده‌ای دیگر مطرح می‌کند. کار او عبارت از

مبادله تقدیر آزادی نامحدود با سرنوشتی است که نتایج عمل معاوضه است.» برگرفته از مقاله خوب: حسینی، صالح. «تراژدی، اسطوره کهن الگویی آدم». نگین، شماره ۱۳۵، بهمن ۱۳۵۶، صص ۱۵ - ۱۶ و ۴۴ - ۴۶.

۳۱ - مانند صص ۹۵ تا ۹۷ که ظاهر اخلاصه گونه‌ای از موضوع مشابه در کتاب زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه است، صص ۸۶ تا ۱۱۳. صص ۱۲۹ از «فردوسی روی ترس از قدرت تأکید می‌کند» تا «جمشید و ضحاک پیدادگر کند» مشابه همان کتاب صص ۹۴ است. صص ۱۷۱ از عبارت «سلطان محمود از نمونه‌های...» تا آخر صفحه، مثل صص ۳۴ همان کتاب. صص ۲۲۲ از عنوان «قیام بهرام چوبین» تا اواخر صفحه مانند مطالب صص ۳۹۱، ۳۹۲ و ۳۹۶ همان کتاب. صص ۲۴۲ مطالب عمدتاً شبیه صص ۴۲۹ و ۴۳۰ همان کتاب. همچنین صص ۲۵۰ از عنوان «نژاد در نظام دودمانی» تا آخر صفحه مثل مطالب کتاب داستان داستانها، رستم و اسفندیار، چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳۵۶، صص ۱۲۴ تا ۱۲۹ و نیز فصل نهم «زن و عشق در شاهنامه» تا حدود زیادی همانند اوها و ایماها چاپ سوم، تهران، توس، ۱۳۵۶، صص ۴۴ تا ۵۳. از بسیاری موارد دیگر برای پرهیز از تطویل صرف نظر می‌کنیم.

کندی و فلسفه اولی

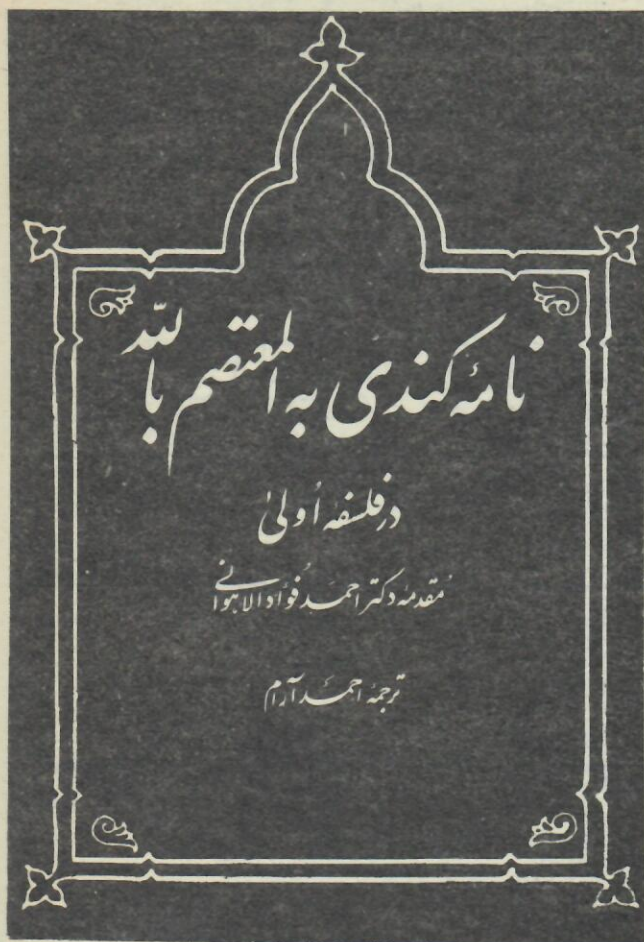
کامران فانی

کندی، یعقوب بن اسحق. نامه کندی به المعتصم بالله در فلسفه اولی. با مقدمه دکتر احمد فؤاد ال‌اهوانی. ترجمه احمد آرام. تهران. سروش، ۱۳۶۰، ۱۲۸ ص.

ابویوسف یعقوب بن اسحق کندی نخستین فیلسوف اسلامی است. تاریخ تولد و وفات او به درستی روشن نیست. ظاهراً حدود سال ۱۸۵ هجری زاده شده و در ۲۵۸ درگذشته است. بهرحال در نیمه اول قرن سوم هجری می‌زیسته است. یعنی در آن عصر پرشکوه نهضت عظیم فکری و شکوفایی ترجمه و نقل علوم و معارف، عصر مباحثات پرشور و هنگامه بحث و جدل.

کندی مردی خودساخته بود و پیشگام. قوه ابتکار و استقلال فکر داشت. برای او استادی در فلسفه نمی‌شناسیم. او خود آغازگر فلسفه در جهان اسلام بود. ففطی در حق وی گفته است که: «در میان مسلمانان به تبحر در فنون حکمت یونانی و ایرانی شهرت داشته و در اسلام کسی که نزد مردمان چندان به فلسفه توجه داشته باشد که او را فیلسوف بنامند، جز این یعقوب نبوده است.» در تفکر کندی علوم دقیقه جایگاهی ممتاز دارد و توجه او بیشتر به اینگونه علوم بوده، تا آنجا که ابن الندیم صاحب کتاب الفهرست او را در زمره فلاسفه طبیعی آورده است.^۱

شهرت کندی با ظهور فارابی و ابن سینا کم کم رو به کاستی نهاد، تا آنجا که آثار او فراموش شد و متأخران جز نامی از او



نمی‌دانستند. تا آنکه در سال ۱۹۳۲ هلموت ریتز، خاورشناس آلمانی، مجموعه‌ای از رسائل او را در کتابخانه ایاصوفیه کشف کرد. با کشف این آثار آشکار شد که قدر این فیلسوف بسیار بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد. دکتر محمد عبدالهادی ابوریده، مجموعه این رسائل را تحت عنوان رسائل الکندی الفلسفیه (قاهره، ۱۹۵۰) به طبع رساند. در میان این رسائل، رساله کتاب الکندی الی المعتصم بالله فی الفلسفه الاولی (نامه‌کندی به معتصم بالله درباره فلسفه اولی) ارزش و اهمیت خاص دارد. این رساله را دکتر احمد فؤاد الالهوانی مستقلاً همراه با مقدمه‌ای مفصل در ۱۹۴۸ منتشر کرد. ترجمه آقای احمد آرام از روی همین متن (و البته با مراجعه به طبع ابوریده) انجام گرفته است.

گفتیم عصر کندی، دوره‌ی آشنایی مسلمانان با فلسفه و علوم یونانی بود. نقل و ترجمه متون فلسفی و علمی متأسفانه واکنشی دشمن‌گونه پدید آورد و لازم شد از فلسفه دفاع شود. در این میان کندی بیش از همه می‌کوشید. او وظیفه خود می‌دانست از حقیقت‌پزوهی - که فلسفه متعهد بیان آن بود - دفاع کند و روشن سازد که میان دین و فلسفه تعارضی نیست. و البته این همه را می‌بایستی بدانگونه که مفهوم و مطلوب خوانندگان مسلمانان باشد، بیان می‌داشت. دفاع کندی از فلسفه و پذیرش آراء پیشینیان یکی از پرشورترین مدافعاتی است که تاکنون از فلسفه شده است: «و بر ما شایسته است که از نیک شمردن حق [حقیقت و فلسفه که علم به حقایق اشیاء است] و کسب آن از هر جا که باشد، شرم نداشته باشیم، هرچند آن مردمان از اقوامی باشند که از ما بسیار دورند و با ما مبیانت و اختلاف دارند. چه برای جوینده حق، هیچ چیز برتر و شایسته‌تر از حق نیست. حق را نباید ناچیز شمرد و به گوینده و آورنده آن به چشم کوچکی نگریست. هیچ کس حق را ناچیز نمی‌شمارد، بلکه همگان به وسیله حق بزرگی و شرافت پیدا می‌کنند.»^۲

مخالقان فلسفه، سنت‌گرایان قشری بودند که اصولاً با هر چیز جدید، به نام دین، دشمنی می‌کردند. از دفاع کندی سه مطلب به دست می‌آید: اول آنکه مردان دین فلسفه را بد تأویل می‌کنند؛ دوم اینکه آنان با دین به سوداگری می‌پردازند؛ و سوم اینکه وی خواسته است میان دین و فلسفه سازشی به وجود آورد!

«اگر خواستار تکامل بخشیدن به نوع خود باشیم - که حق در همین است - بر ما چنان پسندیده است که در این کتاب بنا بر روشی که در همه موضوعهای خود داریم، آنچه را پیشینیان در این خصوص گفته‌اند به صورت کامل و از کوتاهترین راه، که رفتن

برای روندگان در این راه آسانتر باشد بیان کنیم. و آنچه را که در خصوص آن چیزی نگفته اند به کاملترین صورت و به مقتضای عادت زبان و سنت زمان و به اندازه توانایی خود بگوییم؛ ولی به علتی از گستردن کلام برای بیان کردن دشواریها ناچار خودداری می‌کنیم، و آن علت پرهیز از بد تأویل کردن کسانی است که در زمان ما از حق دورند و به صاحب‌نظری معروف، هرچند تاج حق و حقیقت را بدون شایستگی و استحقاق بر سر نهاده اند؛ و این همه از تنگی ذهن و اندیشه ایشان نسبت به راههای حقیقت و کمی معرفت ایشان نسبت به چیزهایی که دانستن آنها شایسته مردان بتدریج در رأی و اجتهاد در مصالح کلی مردم است برمی‌خیزد، و از اینکه پلیدی رشک بر جانهای ایشان چیره شده و در برابر چشمان ایشان پرده‌ای فرو افکنده است و نمی‌توانند نور حقیقت را مشاهده کنند؛ صاحبان فضایل انسانی را که خود از رسیدن به آنها ناتوان و دور مانده اند، برای نگاهداری کرسیهای دروغینی که بدون شایستگی برای خود برپا کرده اند و به ریاست و سوداگری با دینی که خود ندارند پرداخته اند، به چشم دشمنان حربی می‌نگرند. چه هر کس با چیزی سوداگری کند آن را می‌فروشد و آن کس که چیزی را بفروشد دیگر دارنده آن نیست. و بنابراین هر که با دین سوداگری کند دین ندارد. و شایسته آن است که کسی را که مخالف دست یافتن به آگاهی بر حقایق اشیاء است و آن را کفر می‌شمارد تهی از دین بدانیم. چه دانستن حقایق اشیاء علم ربوبیت و علم وحدانیت و علم فضیلت است. و دست یافتن به هر علم سودمند و دوری جستن و پرهیز کردن از هر چیز زیانمند همه از چیزهایی است که پیامبران راستین از جانب خدا جل ثناؤه به آن فرمان داده اند؛ پیامبران راستین صلوات الله علیهم از پروردگاری خدای یگانه و پرداختن به فضایلی که خشنودی او را فراهم می‌آورد و دست کشیدن از رذایل که در ذات خود با فضایل تضاد دارند، سخن گفته و مردمان را بر آن برانگیخته اند. پس بر ما بایسته است که به این دانش که در نزد صاحبان حقیقت گرانها است درآویزیم، و در طلب آن، به سبب آنچه بیشتر گفتیم و آنچه هم اکنون خواهیم گفت، سخت بکوشیم»^۵

کندی در کتاب درباره فلسفه اولی، پس از تعریف فلسفه و دفاع از آن، وارد مباحث اصلی می‌شود و از وجود حسی و عقلی، روش مناسب بحث در اشیاء مافوق الطبیعه، متناهی بودن جرم و حرکت و زمان، علیت و وحدت و کثرت سخن می‌گوید. بیش از نیمی از کتاب درباره واحد است. کندی فلسفه را روش «یک‌جویی» و یکتاپرستی می‌داند و از اینجاست که فلسفه را با

اسلام - دین توحید - سازگار می‌بیند.

این کتاب مقدمه مفصلی - مفصلتر از خود متن - دارد از دکتر احمد فؤاد الاهوانی، استاد دانشگاه قاهره، که در آن، از روزگار کندی، زندگی کندی، مقام کندی در تاریخ فلسفه و تجزیه و تحلیل کتاب کندی سخن رفته است. این مقدمه تا آنجا که درباره دوره و زندگی کندی است، خواندنی است، ولی آنجا که وارد بحث فلسفی می‌شود، سطحی و ضعیف است و هیچ نکته تازه‌ای ندارد. امروزه درباره فلسفه کندی تحقیق بسیار شده است. مجموعه این تحقیقات را تا ۱۹۶۴، نیکلا رشر در کتابشناسی توصیفی کندی آورده است.^۶ از آن پس نیز کتابها و مقالات معتبر بسیاری درباره جنبه‌های گوناگون فلسفه کندی منتشر شده است. کاش آقای آرام به جای ترجمه این مقدمه (و یا همراه با آن) مقدمه و حواشی محققانه آلفرد آیوری را که بر ترجمه انگلیسی رساله درباره فلسفه اولی نوشته، ترجمه می‌کردند.^۷

دکتر اهوانی در مقدمه خود گاه نظریات غریب و نادرستی بیان کرده است. فی المثل کتاب الالف الصغری (آلفای کوچک α elatton) را که فصل دوم کتاب متافیزیک ارسطو است، مجعول خوانده و نوشته است که: «دانشمندان جدید به این نتیجه رسیده اند که بعضی کتابهای ارسطو مجعول است، و نخستین آنها کتاب الف صغری است... کتاب کندی، در فلسفه اولی، از کتاب الف صغری و حرف کاف اقتباس شده که هر دو مجعول است.»^۸ البته برای این سخن هیچ مأخذی نداده است و نگفته است کدام دانشمندان جدید؟ آلفای کوچک را کسی مجعول نخوانده، فقط برخی از ارسطو شناسان - من جمله راس - جای آن را در آغاز کتاب فیزیک ارسطو می‌دانند نه در فصل دوم کتاب متافیزیک. و یاد در صفحه ۲۴ مقدمه آمده است که: «خاصیت مترجمی کندی بیش از خاصیت فیلسوفی اوست.» این سخن نیز امروزه مورد قبول نیست. تحقیقات جدید نشان داده است که اصولاً کندی مترجم نبوده، تا اینکه خاصیت مترجمی او بیش از خاصیت فیلسوفی اش باشد. یکی از عیوب این مقدمه همین قدیمی بودن آن است که مبتنی بر تحقیقات تازه نیست. و این نکته بویژه در مورد کندی که اصولاً فیلسوفی است که تازه کشف شده است، بیش از دیگران (فی المثل ابن سینا) صادق است.

آنچه از این پس می‌خوانید، ترجمه مقاله‌ای است به قلم آلفرد آیوری - مترجم انگلیسی کتاب درباره فلسفه اولی کندی. این مقاله پژوهشی است در منابع و نحوه تفکر کندی و نمونه‌ای است از نقد محققانه و تحلیل عالمانه.^۹

یعقوب بن اسحق کندی که حدود سال ۲۵۷/۸۷۰ در بغداد درگذشت، نخستین فیلسوف جهان اسلام است و از این نظر اهمیتی خاص دارد. وی نخستین مسلمانی است که از متون تازه ترجمه شده یونانی بهره گرفت و نخستین بار، هرچند ناقص، به فلسفیدن پرداخت. تأثیر کامل میراث یونانی را - یا دست کم آن بخش از این میراث را که به دست نویسندگان یونانی ماب متأخر حفظ شده بود- برای نخستین بار در فرهنگ اسلامی در کندی باز می یابیم؛ غرض من از میراث، مجموعه چشم اندازها و نگرشها و همچنین تأثیر متون است.

این همه با بازخوانی انتقادی شاهکار کندی، فی الفلسفة الاولى، آشکار می شود. در این رساله علیت، ادراک، جوهر، مقولات و محمولات وجود تحلیل شده؛ اصول و مبادی مقدماتی منطقی طرح گشته و مفاهیم نامتناهی (قدم)، جسم، حرکت و زمان تعریف و تحدید شده است (سه مفهوم آخر متناهی است). وحدت و کثرت جدا از هم بررسی شده اند، هرچند که در وجود اعیان خارجی لازم و ملزوم یکدیگرند؛ البته وحدت، ذاتی اعیان نیست و باید برای وحدت «عرضی» اعیان خارجی علت ذاتی فرض کنیم. وحدت ذاتی با وحدتها و واحدهایی که می شناسیم و قابل ادراک است، یکسره فرق دارد و آن را با عدد، شکل، جنس و حتی تمثیل نمی توان به تصور آورد. این واحد حقیقی بی مثال (حق) منشأ وحدت تمام کثرات، علت غایی صیورورت تمام جوهرها و خلق از عدم است. در آخر رساله اشاره ای مجمل به نحوه این خلقت شده و آن را صدور و فیضان دانسته است.

اشاره به صدور و تکیه بر وجود يك «واحد غایی» که فراتر از تمامی موجودات است، حضور يك عنصر قوی نوافلاطونی را در اندیشه کندی باز می نماید. ولی کندی نمی کوشد میان واحد حقیقی و انسان يك طرح انتولوژیک (وجود شناختی) اقامیم کلی بنا نهد. (وی در کتاب فلسفه اولی و دیگر آثارش نیز درباره پایگاه عقل فردی و رابطه تام و تمام آن با يك عقل فعال جهانی محتمل به روشنی سخن نگفته است.) ولی کندی آنجا که میان این واحد متعالی و هر آنچه جز اوست فرق می نهد، حتی از منابع افلوپینی اش فراتر می رود.

بهرحال منبع اصلی الهام کندی در کتاب فلسفه اولی، ارسطو است نه افلوپین. کندی گفته های ارسطو را در باب حقیقت کلی جوهرها و وجود می کاود، از کتاب مابعد الطبیعه وی سود می جوید و آن را گام به گام دنبال می کند و مطالب آن را با استفاده از

لمعة من
بالمبدأ
فلسفة
اولی
نامت
کندی

کتابهای مقولات، آنالوئیکای ثانی، طبیعیات، و نفس تکمیل می‌کند. البته به «جنابانده ناجنبده» (محرک غیر متحرک) ارسطو اصلاً اشاره نمی‌کند؛ و تصور یک جهان قدیم و زمان و حرکت نامتناهی را رد می‌کند و اصولاً منکر فرض وجود نامتناهی به عنوان یک مفهوم قابل اعتنای فلسفی است. در عوض دلایلی در اثبات متناهی بودن اجسام می‌آورد که در اصل از یحیی نحوی (فیلوپونس) است و در آثار معاصران کندی نیز منعکس است (البته کندی در مباحث دیگر از یحیی پیروی نکرده است). کندی به این نکته نیز که محال است وحدت و کثرت به تنهایی محمول چیزی قرار گیرند، اشاره کرده و دلایلی در اثبات آن آورده است که از پارمنیدس افلاطون بر گرفته شده است، هرچند که این دلایل را کندی خود مستقیماً از افلاطون برنگرفته و ظاهراً از ملخصاتی که نوافلاطونیان فراهم آورده بودند، اقتباس کرده است.

انعکاس این منابع و منابع دیگر در کتاب فلسفه اولی، نمونه بارز و جالبی است از پذیرشگری کندی نسبت به فلسفه یونانی و ذهن باز او، ذهنی که اگر چند التقاطی می‌نماید، ولی به هیچ روی ساده‌اندیش و کلی‌باف نیست. فراموش نکنیم که کندی در آغاز نهضت ترجمه می‌زیست و خود زبان یونانی و سریانی نمی‌دانست و دانش او از منابع پیشینیان غیر مستقیم و ناقص بود. در زمان تصنیف کتاب در باره فلسفه اولی، جز فوسیفقا و متافوسیفقا و نیز کتاب مجعول النسب اثولوجیا (الهیات) ارسطو که در واقع تلخیصی از نه گانه‌های افلوپین است) چیزی به عربی در نیامده بود و احتمالاً کندی ناگزیر بود به همین کتابها و شاید هم به گزارشهای شفاهی دوستان مترجمش بسنده کند.

کتاب متافیزیک (متافوسیفقا، مابعدالطبیعه) ارسطو بزرگترین تأثیر فلسفی را در نگارش در باره فلسفه اولی کندی دارد، از این رو بررسی دقیق نحوه استفاده کندی از این کتاب می‌تواند تصویر روشنی از جریان نقل فکر فلسفی یونان به جهان اسلام به دست دهد و از نظر تحلیل متن، بویژه فصل اول کتاب در خور توجه است. من پنج قطعه از فصل اول کتاب کندی را با ترجمه انگلیسی راس از متافیزیک ارسطو و نیز ترجمه‌ای که «اسطاط» نامی از دوستان مترجم کندی، بخواهدش او، از همین کتاب به عربی کرده و بویژه در ذیل تفسیر مابعدالطبیعه این رشد آن را آورده، ذیلاً مقایسه و تحلیل می‌کنم:

در باره فلسفه اولی (طبع ابوریحان، ص ۹۷، سطرهای ۸-۱۴)
[ترجمه فارسی از احمد آرام، ص ۶۳، سطرهای ۴-۹]:

برترین صناعت‌های انسانی از حیث منزلت و والاترین

آنها از حیث مرتبت صناعت فلسفه است که حد آن علم به حقائق اشیاء به اندازه توانایی آدمی است. چه غرض فیلسوف در علمش رسیدن به حق (حقیقت) است و در عملش، عمل کردن به حق؛ نه فعل به صورت سرمدی، چه در آن هنگام که به حق برسیم فعل پایان می‌پذیرد. و به مطلوبهای خود از حق جز از طریق علت دسترسی ندازیم و علت وجود هر چیز و ثبات آن، حق است: چه هر چه صاحب انیت است حقیقت دارد.

متافیزیک ارسطو، کتاب آلفای کوچک (الالف الصغری)، برگ ۹۹۳ ب، سطرهای ۱۹-۳۱:

همچنین بجاست فلسفه را دانش حقیقت بنامیم. چرا که غایت دانش نظری، حقیقت است، حال آنکه غایت دانش عملی، عمل است. (چه مردان اهل عمل حتی آن هنگام که چگونگی اشیاء را در نظر دارند، به جاودانگی آنها نمی‌نگرند، بلکه نسبی بودن آنها را در زمان حال در نظر می‌گیرند.)

ما هیچ حقیقتی را بدون علت آن نمی‌شناسیم. و هر چیز بدان شرط کیفیتی عالیتر از چیزهای دیگر دارد که آن کیفیت به سبب آن چیز به چیزهای دیگر تعلق گیرد (مثلاً آتش گرمترین چیزهاست، چرا که علت گرمای همه چیزهای دیگر است). پس آنچه که علت حقیقی شدن حقائق بعدی باشد، خود حقیقی‌ترین است. از این رو مبادی نخستین اشیاء خود باید حقیقی‌تر از اشیاء باشند (چرا که این مبادی اینگونه نیستند که صرفاً گاهی حقیقی باشند، و وجود آنها نیز علت ندارد، بلکه آنها خود علت وجود اشیاء دیگرند.)

ترجمه عربی اسطاط (تفسیر مابعدالطبیعه ابن رشد، جلد اول، ص ۱۱-۱۳) [ترجمه فارسی از مرحوم سیدمحمد مشکوة از کتاب نخستین مقاله مابعدالطبیعه ارسطاطالیس]. آنچه در داخل کرشه آمده از مترجم این مقاله است:

چه نیکو نامیده شده است فلسفه به دانش حق - زیرا غایت دانش رسیدن به حق است، و غایت فزونی [فضل، نسخه بدل: فعل] کار بستن حق است؛ پس اگر بخوایم هدف رأی کسانی را که کارهای فلسفه را خواستارند نشان دهیم [باید بگوئیم] هدفشان خودکار

[ترجمه فارسی، ص ۶۴]:

و واجبتین حق آن است که آن کسان را که سبب رسیدن سودهای کوچک و مایه سرگرمی به ما بوده اند نکوهش نکنیم، تا چه رسد به کسانی که سبب عمده برای رسیدن ما به سودهای بزرگ حقیقی و راستین بوده اند. آنان هر چند در پاره ای از حق کوتاهی کرده باشند، در آنچه از میوه های اندیشه خود بهره ما ساخته اند با ما شریکند و همین نتایج بوده است که راه را برای ما هموار ساخته و وسیله ای برای دست یافتن به دانشهای فراوانی شده است که خود ایشان به حقیقت آن نرسیده بوده اند.

پس شایسته است که علاوه بر کسانی که به مقدار فراوانی از حق و حقیقت دست یافته اند، از کسانی نیز سپاسگزار باشیم که به اندکی از آن رسیده اند، چه آنان ما را در میوه های فکری شریک خود ساخته اند و با فراهم آوردن مقدماتی که راههای حق را برای ما هموار کرده است، سبب آن شده اند که مطالب دشوار و پوشیده را به آسانی فهم کنیم.

متافیزیک ارسطو، برگ ۹۹۳ ب، سطرهای ۱۱-۱۴، ۱۶-۱۹ شایسته است که نه تنها از کسانی که با آنان هم راییم، بلکه از آنانی هم که آراء سطحی داشته اند، سپاسگزار باشیم، چرا که آنان هم در پروراندن نیروی اندیشه پیش از ما، سهمی داشته اند.

همین سخن درباره کسانی هم که در باب حقیقت سخنی رانده اند، صادق است. ما برخی از آراء [خود] را از برخی از آنان گرفته ایم، ولی البته برخی دیگر علت پیدایش آنان بوده اند.

ترجمه اسطاط (ص ۸، ۹)

پس چنین نیست که بر ما واجب باشد که تنها کسی را سپاسگزاری کنیم که سخنی استوار گفته است و آن کسانی هستند که برای ما ممکن است که با آنان در رأی انباز باشیم. بلکه بر ما واجب است نیز که ستایش کنیم کسانی را که سخنی کم [و ناچیز = نزر] گفته اند، چه اینان بسبب پیشی گرفتنشان در دانش پژوهی بیش از ما ما را یاری کرده اند.

[نفس الفعل] نباشد و نه مداومت بر فعل در همه روزگار [سرمدیاً]، بلکه خواسته آنان این است که فعل کنند برای علت دیگری که مضاف و زمانی است. ما بی علت، حق را نمی شناسیم. زیرا که هر نخستینی [کل اول] او علت چیزهای سپسین است. چنانکه گوئیم آتش گرم است و آن علت گرمی چیزهای جز خود است. پس دانسته است که حق اول، علت حقیقت (شدن) چیزهای سپسین است، پس ناچار نخستین علت هستیها حقاً همیشه واجب باشد و نباشد که یکبار واجب بود و بار دیگر نا واجب، وگرنه چیزی دیگر علت هستی او بود، بلکه او علت چیزهای دیگر است - پس واجب است که حقیقت هر یک از چیزها مانند هستی [ایسیه، نسخه بدل: انیه] او باشد.

نگاهی گذرا به این متون نقل شده نشان می دهد که کندی گفتار خود را با استفاده از ترجمه عربی اسطاط اساساً از مقاله آلفای کوچک کتاب مابعدالطبیعه ارسطو برگرفته است. من این نکته را در جای دیگر به تفصیل مورد بررسی قرار داده ام^۳، و در اینجا فقط اجمالاً به نکات مهم آن اشاره می کنم: فلسفه از نظر هر دو فیلسوف دانستن حقیقت است و حقیقت همان علیت و وجود است. کندی در برخی نکات از رأی ارسطو عدول می کند که بارزترین آن توصیف فلسفه به عنوان صنعت «انسانی» است، احتمالاً برای آنکه آن را از صنعت «الهی» نبوت متمایز کند. علاوه کندی بجای مبادی و اصول حقیقی (نخستین های حقیقی) ارسطو، لفظ حق را می گذارد. البته لفظ حق برای کندی و مخاطبان او بلافاصله تداعی «الله» را بدانگونه که در قرآن آمده (مثلاً سوره هجدهم، آیه ۴۴ و سوره بیستم، آیه ۱۱۴) می کند و حق یکی از اسماء الهی است.

پیوند و تداعی با اصطلاحات اسلامی و همچنین ناآشنایی با فرهنگ یونانی را می توان حتی آنجا که ترجمه اسطاط کاملاً دقیق و لفظ به لفظ است احتمالاً علت عدول کندی از ارسطو دانست. البته آنجا که ترجمه اسطاط مبهم و نارساست و اغلب نیز چنین است - چنانکه ترجمه اسحق بن حنین که روشنتر و مفهومتر بود بزودی جای آن را گرفت - دست کندی برای تفسیر آزادتر آراء ارسطو بدانگونه که خود می خواهد بازتر است. تکه زیر شاهد این مدعی است.

درباره فلسفه اولی (ص ۱۰۲، سطرهای ۱-۴، ۱۰-۱۲)

همچنین گوئیم درباره کسانی که سخنی جزئی پیرامون حق گفته اند، زیرا ما در رأیهای کمی از برخی آنان بهره مند شده ایم، و کسان دیگر علت پیدایش اینان بوده اند.

ب، ۱۵، ۱۶.

راست است که اگر «تیموثوس» نبود، ما از بسیاری اشعار غنائی خود محروم می بودیم؛ ولی اگر «فرونیس» نبود، تیموثوس هم نمی بود.

ترجمه اسطاط از این جمله ارسطو کاملاً مطابق متن است و بنا بر این کندی ترجمه درستی در مقابل داشته است: چه اگر طیماوس نبود، به تألیف بسیاری از لحنها آشنایی نداشتیم و اگر افرونیس نبود، طیماوس نمی بود.

کندی به احتمال اقرب به یقین با شعر غنائی یونان آشنا نبوده و طبعاً فرونیس و تیموثوس را هم نمی شناخته و این دو را پدر و پسر گرفته است. علاوه از این مهمتر، کندی بخوبی درک می کرده که خوانندگانش هم از این اشارات سر در گم می شوند و چیزی دستگیرشان نمی شود. پس جمله ارسطو را تعبیر و تفسیر می کند و لب مطلب و غرض فیلسوف را به بیانی که مفهوم خوانندگانش باشد در می آورد و تلویحاً هم می گوید که ارسطوی مشرک نیز به فحوای مذهبی و اگر چند نه صرفاً اسلامی علقه پدر فرزندی پای بند بوده است.

جذب منابع یونانی در بافت اسلامی را در قطعه زیر (متن عربی ص ۱۱۰ و ۱۱۲) [ترجمه فارسی ص ۷۱، ۷۲] نیز باز می بینیم:

آموختن از طریق چیزهای معتاد آسان است و از همین راه خطابه‌ها و نامه‌ها و شعرها و داستانها را فرا می گیرند ... بعضی از ایشان را عادت آن است که خواستار اقناع شوند، بعضی دیگر به امثال متوسل می شوند و بعضی دیگر را عادت آن است که از گواهی اخبار مدد گیرند... و برخی به برهان متمسک می شوند.

ترجمه عربی اسطاط [ص ۴۲، ۴۴، ۴۵]:

و آموختن مسموع جز این نیست که بر آنگونه است که ما خو گرفته ایم... و از جمله مردم است که به گفته گوینده اگر گفته او به برهان ریاضی آشکار و روشن نباشد بسنده نکند، برخی از آنها قناعت نمی کنند اگر در سخن داستان [امثال] نباشد و برخی از آنها می خواهند بر آنچه گفته شده است گواهی

کندی در اینجا تغییر ظریف و باریکی وارد متن کرده که نشان می دهد دید تاریخی او با ارسطو متفاوت است. ارسطو بر این نکته تکیه می کند که انسان باید حتی از متفکران سطحی هم که با آنان هم رأی نیست سپاسگزار باشد، چرا که آراء آنها دست کم مایه تربیت ذهن است. از نظر کندی بانیان بزرگ (و همچنین کوچک) حقیقت هستند که این خدمت را کرده اند. ارسطو ظاهراً می خواهد بگوید دانش حقیقت هر چند که حاصل کار جمعی است، ولی فقط برخی آراء اعتبار فلسفی دارند و باید پذیرفته شوند و بقیه صرفاً ارزش تاریخی دارند. کندی این تمایز را نادیده می گیرد و در عوض، چنانکه در جای دیگر هم گفته، تمام فلسفه‌های پیشین را از نظر تاریخی اعتبار یکسان می بخشد، هر چند که از نظر فلسفی ناقص باشند.

خواننده البته به اطناب و تکراری که در نوشته کندی است، توجه کرده است. این خصیصه را می توان اینگونه توجیه کرد که کندی برای خود وظیفه تبلیغی قائل بوده است، می خواسته ارزش و اعتبار فلسفی را برای همکیشان مسلمانان مسجل کند، فلسفه‌ای که حاصل کار غیر مسلمانان و از آن بدتر مشرکان بوده است. این امکان هم هست که آثار کندی، چه بسا متن درسها و تقریرات او باشد که به دست شاگردانش جمع آوری شده و اگر چنین باشد علت غث و سمین و ناموزون بودن کیفیت آثار او نیز روشن می شود که گاهی بسیار ابتدایی و گاهی در سطح بسیار عالی است.

در باره فلسفه اولی، ص ۱۰۳، سطرهای ۱-۳ [ترجمه فارسی ص ۶۵، سطرهای ۸-۱۲]:

ارسطو طاليس پیشوای یونانیان در فلسفه گفته است: بر ماست که نسبت به پدران کسانی که اندکی از حق را بر ما آشکار کرده اند سپاسگزار باشیم، چه آنان سبب به وجود آمدن اینان بوده اند و اینان سبب یافتن حقایقی شدند که ما را در رسیدن به حق دستگیری می کند.

کندی این گفته را - چنانکه می بینیم - به ارسطو نسبت می دهد، ولی ببینیم ارسطو خود چه گفته است: (متافیزیک ۹۹۳

شاعری آورده شود.

خود، رهیافت فلسفی را بارهیافت دینی برابر می نهد: (متن عربی، ص ۱۰۴) [ترجمه فارسی، ص ۶۶]:

چه دانستن حقائق اشیاء، علم ربوبیت و علم وحدانیت و علم فضیلت است و دست یافتن به هر علم سودمندی و دوزی جستن و پرهیز کردن از هر چیز زیانمند همه از چیزهایی است که پیامبران راستین از جانب خدا، جل ثناؤه به آن فرمان یافته اند؛ پیامبران راستین، صلوات الله علیهم، از پروردگاری خدای یگانه و پرداختن به فضایی که خشنودی او را فراهم می آورد و دست کشیدن از رذایل که در ذات خود با فضایل تضاد دارند سخن گفته و مردمان را بر آن برانگیخته اند.

کندی لب وحی پیامبران صادق خدایا، یعنی محمد و موسی و عیسی علیهم السلام را صرفاً یا اساساً اندیشه توحید و سلوک اخلاقی می دانست. او عملاً تمایز فلسفی میان ذات و اعراض را پذیرفت و آن را همچون معیار ناگفته ای در بیان آنچه ذاتیات دین می دانست، به کار گرفت و در برابر ظواهر و اعراض دین نهاد. با پذیرش این تمایز، برای «ارکان دین» اسلام، همچون روزه و حج و نماز، دیگر نمی توان پایگاه اولی و اصلی قائل شد؛ هر چند که بی گمان کندی این احکام را در ذیل مقوله «اعمال اخلاقی» می آورد. شگفت نیست که اهل سنت او و اصولاً تمام فلاسفه را با خشم و تردید می نگرستند.

البته شك نیست که کوشش کندی در وفق و هماهنگی میان دین و فلسفه صمیمانه بود. و در این راه بی گمان وی ارسطو را، حتی آنجا که با رأی او موافق نبود، الگوی فلسفی خود می دانست.

متافیزیک ارسطو، برگ ۹۹۴ ب، ۳۲ و ۹۹۵ الف، ۶-۸: تأثیری که آموزش سمعی بر شنونده می گذارد، بستگی به عادات او دارد ... بدینگونه، برخی مردمان به گفته گوینده گوش نمی دهند مگر آنکه با [برهان] ریاضی سخن گوید، برخی دیگر می خواهند «نمونه ها»یی به دست دهد، حال آنکه گروه دیگری از گوینده چشم دارند که شاهد از شاعر بیاورد.

می بینیم کندی از گفتار ارسطو عدول می کند و تنها به ذکر اشکال سنتی آموزش در اسلام بسنده می کند، فی المثل در اینجا ذکری از ریاضیات به میان نمی آورد و آن را موضوع بخش دیگر رساله خود قرار می دهد. اصطلاحاتی که او به کار می گیرد، اشکال ادبی متداولی هستند که خوانندگان مسلمانان با آنها آشنا نیستند. ارسطو اصطلاح «پارادیکما» را به کار برده که به معنی «نمونه»هایی است که از زندگی روزمره برگرفته می شود. اسطاط آنرا به «امثال» برگردانده که معادل مناسبی برای این اصطلاح یونانی است. چه بسا کندی و دیگران که احتمالاً با «دیالوگها»ی افلاطونی و انواع دیگر «بحث پارادیکماتیک (نمونه وار)» آشنا نبوده اند، این اصطلاح را در همان فحوای ادبی اسلامی فهمیده باشند. اسحق بن حنین، مترجم دقیق و محتاط، این اصطلاح را به «شهادة الجماعة» برگردانده، که البته به يك معنی برای خواننده مسلمان تداوی آموزشی را می کند که مبتنی بر اجماع امت است.

اسلامی کردن متن، آنجا که کندی بجای «شهادت اشعار» ارسطو، «شهادت اخبار» را می گذارد، وضوح بیشتری می یابد. غرض از اخبار وقایع، گزارشها و داستانهای انفرادی است که صحت آن را با ذکر زنجیره ناقلان آن خبر تضمین می کرده اند. خبر به این معنی معادل حدیث است که البته بیشتر برای پیامبر به کار می رفته است. البته در متن خبر چه بسا شعر هم می آمده، ولی بهر تقدیر کندی اعتبار گواهی شاعر را فرع بر گواهیهای می داند که دینی تر و معتبر ترند و این همه را می توان پلی دانست که کندی برای نقل معیارهای فرهنگی یونانی به معیارهای اسلامی می زند. فرهنگ پذیری البته راه دو طرفه است و در جریان ورود فلسفه یونانی به جهان اسلام، تفکر اسلامی نیز دگرگون گردید و یا بهتر بگوییم بر جنبه های عقلانی و جهانی آن تکیه بیشتر شد. بدین گونه کندی در اواخر فصل اول کتاب در باره فلسفه اولی

رده DSR

فانی، کامران. رده DSR، تاریخ ایران. بازنویسی و گسترش تاریخ ایران در نظام رده بندی کنگره. تهیه شده در مرکز خدمات کتابداری. تهران، مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی، مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۵۹. بیست و سه + ۱۱۳ ص. ۱۵۰ ریال.